

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقِ قَاطِمَةَ الرِّكْبَةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي
اُنْتَجَبَتْهَا وَ فَضَّلَتْهَا وَ اخْتَرَتْهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَضَّلْ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ
بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ دُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

آخرین دلیلی که به آن استدلال شده برای وجوب کراهت از منکر صادر من الغیر یا ترک
واجب صادر من الغیر، دلیل عقلی بود که پاسخ داده شد ولی این دلیل عقلی منتقل کرد
ما را به این که ممکن است یک دلیل شرعی هم اضافه کنیم بر ادله‌ی شرعی سابقه و آن
این بود که کراهت از منکر صادر عن الغیر یا ترک معروف صادر عن الغیر، این کراهت
مسلم عدل، چون حالتی است که وَقَعَ فی محلّه، ممّا ینبغی أن یُفعل هست سزاواری دارد
عدل هست حتماً ظلم نیست حتماً کار بدی نیست مسلم کار عادلانه و عدلی است. پس
این صغری وجدانی و مسلم است. یک کبرای شرعی داریم که «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»
(مائده، 8) یا «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ» (نحل، 90) بنابراین خدای متعال هم به
ماده‌ی امر که «يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ» هم به صیغه‌ی امر که «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»
بعث فرموده است به عدل، بنابراین این مصداق عدل است امر هم، جنس عدل هم
مأمور به است پس نتیجه می‌گیریم که این کراهت واجب هست. به عنوان این که عدل
هست.

عرض کردیم به این که این آیات یک جواب داده شد به این که این آیات مبارکات حتماً
دلالت بر وجوب و بعث وجوبی ندارد بخاطر این که موارد فراوانی از عدالت هست که
واجب نیست؛ احسان به غیر، احسان به غیر که همین آیه‌ی شریفه فرموده «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ
بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ» احسان به تمام مراتب و تمام افراد مسلم واجب نیست این قطعی و
ضروری اسلام است بلکه ادیان الهی که، این جور نیست که هر احسانی با این که احسان
است و خوب است واجب باشد این مسلم است. عدل هم همین جور است همه‌ی افراد
عدل، همه‌ی مراتب عدل مسلم واجب نیست بنابراین این دلالت بر وجوب نمی‌کند، بلکه
ارشاد است به این که این کار حسنی است تابع مرشّد الیه است هر جا عدل جوری باشد
که اگر انجام ندهی عقاب در آن هست بله این جا واجب می‌شود هر جا که این چنین نباشد

حسن است، این دیگر تابع مُرشدُ الیه است. و اگر هم ارشادی نگیریم گفتیم به جامع دلالت می‌کند یعنی به اصل رجحان دلالت می‌کند، نه این که بر وجوب دلالت بکند.

این شقّ دوم را گفتیم که محل یک کلامی است که قبلاً بارها این مطلب را عرض کردیم بنابر مسلک محقق نائینی و مسلک محقق امام قدس سرهما که آن‌ها می‌فرمایند هر وقت شارع بعث به چیزی کرد مادامی که ترخیص او به دست ما نرسیده باید انجام بدهیم الزام عقلی یا الزام عقلانی بر انجام داریم؛ این جا هم یعنی به عبارت دیگر نه ماده‌ی امر و نه صیغه‌ی امر در وجوب استعمال نمی‌شود در جامع البعث استعمال می‌شود منتها بعث مولا این خصوصیت را دارد از دیدگاه عقل؛ که اگر مولا به یکی چیزی بعث کرد مادامی که ترخیص خود آن مولا به دست ما نرسیده عقل می‌گوید بجنب، طبق این بعث او عمل کن، تا ترخیصش به دست تو برسد یا حجت عقلانی است به تعبیر امام بر این مسئله، «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» جاهایی هست برای ما بعث آن معلوم است یعنی ترخیصش معلوم است بالضرورة و امثال ذلک ترخیص معلوم است آن‌جاها می‌رود دست برمی‌داریم اما یک جاهایی هم هست که یک عدلهایی هست که به ما ترخیص نرسیده مثل همین کراهت داشتن، نه تنها ترخیص نرسیده بلکه شبهه‌ی وجوب دارد چون فقهای بزرگی قائل به وجوب شدند پس این‌جاها ممکن است اگر این حرف را بزنیم فلذا اگر بخواهیم حمل بر مولویت رجحانیه و اصل البعث بکنیم بنابر مسلک علمین لایخلوا المسئلة من اشکال و الغموض که چه بکنیم؟ پس باید فتوای به وجوب بدهیم دیگر، به این معنا. اما و الذی یسهل الختم این هست که این موارد ظهور در مولوی بعثیه به عنوان بعث و مولویت ندارد بلکه همان ظهور در ارشاد دارد و لااقل من التردد بین این که این ارشاد است یا این که مولوی است بنابراین تا احراز مولویت نشده باشد فرمایش آن علمین تطبیق نمی‌شود بنابراین نهایت الامر تردد بین الارشادیت و المولویة می‌شود و بنابراین استدلال باز ناتمام است این راجع به تفسیر چهارم.

فتحصل ممّا ذکرنا که ما یک حجتی بر وجوب کراهت نفسانی نسبت به ترک معروف یا فعل منکر پیدا نکردیم، وقتی پیدا نشد شبهه می‌شود شبهه‌ی حکمیه، حکمیه‌ی وجوبیه که به اتفاق اخباری و اصولی برائت در آن جاری است بنابراین می‌توانیم با برائت بگوییم که این واجب نیست کراهت، اگر چه قطعاً امر حسن و در آن شبهه‌ای و اشکالی نیست.

س: ...

ج: ببینید آن ظاهر، این یک اصل این‌چنینی ما نداریم این‌ها همه دائر مدار ظهور حال متکلم است اگر قرآنی، شواهدی مثل همین‌جا بوده باشد که آن ظهور را از دست ما بگیرد این تردد اشکالی ندارد اصل یعنی معمولاً قرینه، وقتی شارع به ما اُتّه شارع دارد یک مطلبی می‌گوید این هست که دارد اعمال مولویت می‌کند اما در مورد شارع، در خصوص قرآن شریف که خیلی از جاها امور ارشادی می‌فرماید برای تربیت است برای نشان دادن راه هست بخصوص مثل مسئله‌ی عدل و عدالت امثال ذلک، این ظهور حالی پیدا نمی‌شود یا لااقل مشکوک است.

س: آیا در مورد کراهت و این‌ها الزام می‌شود کرد که مثلاً نفع خودم را الزام بکنم کراهت داشته باشد ...

ج: بله با مقدماتش، بله

س: ...

ج: بله مثل حبّ است دیگر، مگر حبّ ذوی القربی را از ما نخواستند؟ موّدت فی القربی را از ما نخواستند؟ موّدت و کراهت و این‌ها اموری هستند که با مبادی برای انسان پیدا می‌شود چون مبادی آن در اختیار انسان هست بنابراین می‌شود امر اختیاری، فرقی نیست بین این که چه چیزی مباشرةً اختیاری انسان باشد یا با مبادی آن در اختیار انسان باشد. برای این که کراهت پیدا می‌کند می‌بیند این هتک مولا است هتک مولا کار قبیحی است کفران نعمت است این‌ها در ذهن خودش که مرور داد قهراً ذهن این حالت در آن پیدا می‌شود که کراهت پیدا می‌کند.

تفسیر پنجم، اظهار ما فی القلب من عدم الرضا بغير اللسان و الید. تفسیر پنجم برای مرتبه‌ی اولی و آن امر قلبی این بود دیگر، که اظهار کند ما فی القلب من عدم الرضا را، که از بعض عبارات فقها استفاده می‌شود که این لازم است.

دلیل بر این مسئله؛ اظهار ما فی القلب من عدم الرضا یعنی واقعاً در قلبش عدم الرضا باشد این را هم بیاید اظهار کند نه تظاهر به عدم الرضا که ولو در قلبش رضایت است، نه، اظهار عدم رضایی که در قلب وجود دارد.

س: عدم رضا همان کراهت است؟

ج: نه، دیگر این‌ها را بحث کردیم دیگر، این کراهت نقطه‌ی مقابل، آن امر عدمی است این امر وجودی است کراهت، آن تنقّر است آن انزجار است، آن عدم رضا است، رضایت ندارد به این کار، حالا تنقّر هم ندارد رضایت هم ندارد.

این دلیلش چیست؟ دلیلی که در کلمات بزرگان بر این ذکر شده است مثل جامع المقاصد جمع بین دو امر این بزرگان را به این رسانده که بگویند اظهار عدم رضا لازم است و آن این هست که از یک طرف شارع امر فرموده به امر به معروف و نهی از منکر، این کتاب و سنت در آن وجود دارد امر به معروف و نهی از منکر هم به نظر این بزرگان یعنی وادار کردن غیر به انجام معروف و وادار کردن غیر به اجتناب عن المنکر، این هم مقدمه‌ی ثانیه.

مقدمه‌ی ثالثه این هست که نفس امر قلبی، عدم رضایت قلبی، مادامی که اظهار نشود مظهری نداشته باشد چطور دیگری را وادار می‌کند؟ وادار نمی‌کند کسی را، خبر ندارد از آن، پس بنابراین نفس امر باطنی، عدم رضای باطنی این نمی‌شود مصداق امر به معروف و نهی از منکر قرار بگیرد الا این که یک مظهری داشته باشد، وقتی مظهر داشت بله، خیلی‌ها وقتی که می‌بینند او راضی نیست چکار می‌کنند؟ عدم رضایت را دارد اظهار می‌کند، عدم رضایت را به یک شکلی اظهار می‌کند این باعث می‌شود که آن شخص آن منکر را ترک کند یا آن واجب را انجام بدهد. و از آن طرف این یک مصداقی است از مصادیق چی؟ امر به معروف و نهی از منکر، اگر اظهار بشود و مقدمه‌ی بعدی این هست که همان‌طور که بعداً خواهد آمد ما از ادله استفاده می‌کنیم که شخص در مقام امر به معروف و نهی از منکر باید مراعات الایسر فالایسر بکند و تدریجاً از یُسّر، ایسر به بالاتر و بالاتر ارتقاء پیدا بکند و حق ندارد نه در انواع اول نوعی را انتخاب بکند که صعب‌تر و شدیدتر است بلکه باید نوع ضعیف‌تر را انتخاب بکند و نه در اصناف مندرج تحت هر نوع می‌تواند نوع بالاتر را انتخاب بکند اگر نوع پایین‌تر کارایی دارد؛ مثلاً اگر می‌خواهد با لسان

امر به معروف و نهی از منکر بکند قبلاً غیر لسانی که مرتبه‌ی پایین‌تر است آن شرایط در آن فراهم نباشد اثر نداشته باشد و این‌ها، و باز قلبی را هم که می‌خواهد به تعبیر آقایان انتخاب بکند باید الایسر فالایسر را انتخاب بکند این هم لازم است مثلاً اگر می‌تواند در غیر جمع و در غیر حضور جمع یک احمی بکند که او دست بردارد دیگر نیاید در جمع این کار را بکند آن ایسر است تا نسبت به این، و هکذا و هکذا.

س: ...

ج: بله، تأثیرش مسلّم شد آن وقت. حالا بعضی، البته ان شاء الله بحث آن خواهد آمد که اصلاً شما اول باید آن کوتاه‌تر را انجام بدهی آن آسان‌تر را انجام بدهی. ولی بعضی‌ها که حق شاید همین باشد این هست که نه، اول بین در آن‌هایی که تأثیر می‌کند اگر یک ایسری وجود دارد ایسر را انتخاب بکند نه این که باید تدریجاً از ایسر شروع کنی ولو می‌دانی آن اثر ندارد. این را بعضی گفتند ولی این شاید خلاف تحقیق باشد که بحث آن بعداً خواهد آمد.

پس بنابراین این اظهار عدم رضا می‌شود همان مراتب دانیه دیگر. پس امر به معروف واجب است. امر معروف یعنی وادار کردن، وادار کردن با نفس آن اراده‌ی، عدم الرضای نفسانی نمی‌شود باید اظهارش بکنیم، این اظهار چون ادنی المراتب است و شما برای واجب است که اول ادنی المراتب را انجام بدهی پس بنابراین این می‌شود واجب، این بیان محقق کرکی در جامع المقاصد رضوان الله علیه است بنابراین به این بیان ایشان فرموده با اظهار عدم رضا، مقصود از قلب، که گفتم مرتبه‌ی اولی هست.

عرض می‌کنیم به این که در این فرمایش ایشان، این مناقشه وجود دارد که قبلاً هم عرض شد که امر و نهی، اظهار عدم رضا اسمش امر و نهی نیست. نمی‌گوید آمرنی، بله باعث می‌شود اما امر و نهی در لغت عرب لاعرفاً و لالغاً به نفس این که احم‌هایش را در هم بکند نمی‌گوید آمر، بله می‌گوید اظهار ناراحتی کرد، اما نمی‌گوید آمرنی، این هذا اولاً، ثانیاً بحث ما الان در کجاست؟ ما گفتیم قبلاً بحث کردیم این را، گفتیم این‌ها از مراتب امر به معروف نیست می‌خواستیم ببینیم خودش من حیث هی هی، این‌ها وجوبی دارد یا نه؟ بدون این که از مراتب امر به معروف و نهی از منکر باشد ثانیاً آیا اظهار ما فی القلب من عدم الرضا این وادار کننده است یا تظاهر به عدم رضا، ولو در قلب رضایت باشد آن که نمی‌داند که. همین که ظاهرسازی انسان بکند. پس بنابراین این بیان اثبات نمی‌کند که باید اظهار عدم رضای واقعی باطنی را اظهار بکند غایه ما یقتضیه هذا الدلیل اگر بپذیریم چیست؟ این هست که شما باز تظاهر به این، قیافهات را عبوس بکنی، رویت را برگردانی، ترک مراوده بکنی، ولو این که در قلب هم عدم رضایتی نباشد بنابراین اظهار عدم رضا را بما له من المعنی، که اظهار عدم رضا یعنی واقعاً عدم رضایی هست در قلب، آن را داری اظهارش می‌کنی، این استدلال آن را نمی‌تواند اثبات بکند فوقش اگر بتواند اثبات بکند نفس تظاهر به عدم رضا است، بنابراین این تفسیر پنجم دلیل ندارد بله بعضی دلیل‌هایی که حالا شاید ما در تفسیر ششم عرض بکنیم ممکن است که این‌جا بیاید که دیگر همان‌جا که عرض می‌کنیم تنبیه بر این جهت هم خواهیم کرد.

س: اول شما معنای امر و نهی را در نهایت به معنای واداشتن و بازداشتن نپذیرفتید؟

ج: مطلق بازداشتن نیست. درست است در این جنس داخل است یک نوعی از بازداشتن است.

س: چه نوعی؟ ...

ج: یا آن باشد یا اگر جایی مثل آدم لال است آن هم می‌شود بگویم امر و نهی کرده است.

س: نه در حالت عادی؟

ج: بله در حالت عادی نمی‌گویند امر، بله، آن یک ویژگی خاصی می‌خواهد فلذا امام هم احتیاط فرمودند که به صیغه‌ی امر باشد و برای این که این جهت در آن ملحوظ کأنّ شده امر گفته، نهی فرموده.

س: ...

ج: فلذا اشکال کردیم دیگر قبلاً، گفتیم که یدی هم جزو مراتب امر به معروف و نهی از منکر نیست این‌ها یک واجبات آخری هستند. فلذا آن که گفتیم مرتبه اصلاً ندارد فرمود انواع ندارد، اصناف دارد انواع اصلاً ندارد یعنی، مگر بگویم که حقیقت شرعیه هست، این‌ها را دیگر بحث کردیم مگر این که بگویم حقیقت شرعیه‌ای وجود دارد که این هم ثابت نشد. اگر و یدی امر و نهی نیست آن یک وظیفه‌ی دیگر است، قلبی تنها هم حتی با اظهار و فلان و این‌ها هم گفتیم قبلاً گذشت گفتیم این هم امر و نهی نیست فلذا صاحب مبانی منهاج الصالحین فرمود دیگر، فرمود اصلاً انواع ندارد یک نوع است بله اصناف دارد. یعنی ...

س: ...

ج: نه این‌ها در نهایت این‌جوری نشد.

س: در نهایت یعنی شما اشکال آقای قمی را قبول کردید؟ صاحب ...

ج: بله، راه‌هایی گفتیم برای جواب آن، ولی دیگر در نهایت، گفتیم مگر این که شما این‌جوری بگویید یا بگویند ...

س: ...

ج: اگر بخواهیم بگویم باید بپذیریم حالا بوده؟ هستش؟ راهش این هست نه راهی است که قبول داریم راه بخواهیم بگویم باید این‌جوری بگویم.

و اما تفسیر ششم:

تفسیر ششم این هست که إظهار ما فی القلب من الکراهیه و التنفّر. إظهار ما فی القلب، آن اظهار عدم رضا بود این اظهار این امر وجودیه که تا حالا بحث از آن می‌کردیم تنفّر و انزجار قلبی داریم این را چکار کنیم؟ اظهارش بکنیم. این هم از بزرگانی استفاده می‌شود که این را فرمودند و برای این منظور هم به دو دلیل می‌شود استدلال کرد:

دلیل اول همانی است که در تفسیر خامس گفتیم که با همان مقدمات بیان شده، اشکالش هم همان اشکال است دیگر تکرار لازم نیست بکنیم آن را قبول نکردیم، به خدمت شما عرض شود که اولاً امر به این معنا نیست ثانیاً اگر هم باشد اظهار ما فی

القلب من الكراهية لازم نیست تظاهر بالكراهية كفايت می‌کند برای این مقصود، علاوه بر این که فعلاً ما همان‌جور که طرح بحث کردیم می‌خواهیم ببینیم این‌ها فی نفسه وجود دارند یا نه، نه از باب امر به معروف و نهی از منکر، می‌خواهیم ببینیم حالا صرف نظر از مسئله‌ی امر به معروف و نهی از منکر، این‌ها خودش وظایفی هستند به گردن ما، ولو حالا از مراتب امر به معروف نباشد از انواع امر به معروف نباشد.

س: ...

ج: حالا ببینیم ادنی‌المراتب هم می‌خواهیم بگوییم نیست.

دلیل دوم بر این مسئله روایاتی است که به آن استدلال شده و صاحب وسائل قدس سره مدعی است که روایاتی بر این اظهار الکراهه دلالت می‌کند باب ششم این‌جور عنوان کردند این باب را، باب وجوب إظهار الکراهه للمنکر و الاعراض عن فاعله، باب وجوب اظهار الکراهه للمنکر که اظهار الکراهه معنایش این هست که، نه تظاهر به کراهت، یعنی کراهتی وجود دارد در نفس، این را واجب است که اظهارش بکنی، بنابراین بر ما لازم است که یعنی در قلب‌مان، اگر این روایات دلالتش تمام بشود باید تنقّر و انزجار قلبی در خودمان ایجاد بکنیم و آن را هم اظهار کنیم به یک شکلی، برای این منظور به روایاتی، صاحب وسائل دو روایت را صریحاً ذکر فرموده و بعد هم فرموده و یأتی ما یدلّ علی ذلک، اشاره به بعض روایاتی کردند که بعداً خواهد آمد. این روایات را باید مورد بررسی قرار بدهیم.

الروایة الأولى، همین روایت اول این باب است که ایشان می‌فرمایند «محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابيه عن النوفلي عن السكوني عن ابي عبدالله عليه السلام قال قال امير المؤمنين صلوات الله عليه أمرنا رسول الله صلى الله عليه و آله أن تُلَقَّى أَهْلَ الْمَعَاصِي يُؤْجُوهُ مُكَفَّهَةً» حسب این نقل امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می‌فرمایند پیامبر اکرم امر فرمودند ما را که ملاقات کنیم اهل معاصی را به صورت‌های در هم کشیده، مکفّهّه ای عبوسه، به صورت‌های در هم کشیده با آن‌ها، نه منبسطه و بشّاش. أمرنا رسول الله، به این روایت استدلال شده که پس باید اظهار، چون صورت در هم کشیده همان اظهار انزجار قلبی است دیگر، به این استدلال کردند برای وجوب اظهار کراهت، در استدلال به این روایت مبارکه و جوهی از مناقشات هست که باید بررسی کنیم. مناقشه‌ی اولی این هست که لسان این روایت که أمرنا رسول الله صلى الله عليه و آله، یک ادبیاتی است که این احتمال را به ذهن می‌آورد که لعلّ این حکم ولایی باشد که از حضرت صادر شده به لحاظ شرایط ویژه‌ی زمان خودشان، که با اهل معاصی زمان خود که حاکم جامعه هست رسول خدا صلى الله عليه و آله دستور دادند به مؤمنین که شما این‌ها در برخوردهایتان که به این آدم‌هایی که اهل معاصی هستند بر می‌خورید این‌ها به این شکل برخورد بکنید یک دستور اجتماعی ولایی است که مخصوص زمان خودتان است و یک حکم شرعی الهی نیست قرینه‌ای هم این‌جا وجود ندارد یک وقت می‌فرماید که «أمرنا رسول الله صلى الله عليه و آله أن نسجد سجدة السهو عند التكلم بالكلام الآدمي في الصلاة» این معلوم است این امر ولایی حضرت نمی‌فرماید برای این کار، اگر به این ادبیات که معمولاً احکام شرعی را به این ادبیات نمی‌گویند که أمرنا پیامبر که این کار را بکن، آن امر خدای متعال است آن امور شرعی، نمی‌گوید پیامبر امر فرمود اگر هم گفته بشود آن‌جا قرینه روشن است قرینه وجود دارد که این‌جور اعمال که سجده‌ی سهو بکن نمی‌دانم چکار بکن، فلان بکن، این‌ها امر شرعی است نه امر ولایی باشد، ولی این که

می‌فرماید ما را امر کرد احتمال این جهت وجود دارد اگر نگوییم امرنا ظهور دارد در این که یک امری است از خود حضرت بما الله ولی الامر، نگوییم ظهور در این دارد لا اقل این ادبیاتی است که مانع می‌شود از این که ظهور در آن طرف هم پیدا بکند که می‌خواهد یک امر شرعی را بگوید نظیر آنچه که حضرت امام قدس سره در حدیث لاضرر ایشان فرموده که لاضرر و لاضرار فی الاسلام، ایشان می‌فرماید این امر ولایی پیامبر است فلذا است این استدلال‌هایی که به حدیث لاضرر می‌شود در فقه ایشان قبول ندارند. حالا ما آنجا آن فرمایش امام را ممکن است که نپذیریم، این برداشت ایشان از آن روایت شریف را، حالا به قرینه‌ای که آنجا هست و خودش آنجا دارد که اگر آن عبارتی که فی الاسلام دارد این نمی‌سازد با این که بگوییم امر ولایی هست اگر فی الاسلام آن ثابت بشود که در بعضی از نقل‌ها «فی الاسلام» دارد، اما اینجا این مطلب را به ذهن می‌آورد که لعل این چنین باشد و یؤیّد این که این احتمال این که این شاید امر ولایی باشد این که روایات متعدده‌ای که سابقاً هم این روایات را خواندیم و باز در این بحث هم خواهد آمد می‌بینیم ائمه علیهم السلام در روایات وقتی دستور العمل‌های اجرایی می‌دهند برای این که با اهل معاصی چگونه برخورد کنیم در آن‌ها ندارد با وجوه مکفّه ملاقات بکنید این اگر یک امر شرعی بود و اختصاص به زمانی دون زمانی نداشت جای آن این بود که در آن روایات دیگر هم این ...

س: این که امام صادق دارد این را نقل می‌کند این دلالت نمی‌کند که این ... شرعی ...

ج: بله فایده دارد یعنی چی؟ یعنی حاکم جامعه دارد یاد می‌دهد که می‌تواند این دستورات خاص را داشته باشد که همان پیغمبر داشتند.

س: ...

ج: این‌ها روشن می‌کند خود به خود که وقتی که این ولایی شد بله دیگر، بعضی ادله‌ای که گفت که تو هم خلیفه‌ی ... از امیرالمؤمنین است همه‌ی کارهایی که او کرده می‌تواند بکند. پس من هم می‌توانم امر ولایی بکنم کما این که امیرالمؤمنین هم کرده، بر فرس وضع مالیات فرمود بخاطر جنگ و این‌ها وضع مالیات فرمود اسب که چیز ندارد دیگر، ولی حضرت این کار را کرد.

س: ...

ج: بله این‌ها را هم همین‌جور فرمودند دیگر، تا این که در جامعه باشد مردم اطلاع داشته باشند از روش‌های پیامبر که چکار کرده دیگر.

س: ...

ج: امرنا،

س: ...

ج: کجا داریم امرنا رسول الله به این که سجده‌ی سهو بکن، امرنا رسول الله که تسبیحات اربعه را این‌جور، ظاهر امرنا این هست که امر خود حضرت است یعنی ایشان به ما دستور دادند ایشان فرمان به ما دادند که این کار را بکنیم.

س: ...

ج: نمی‌گویم اصلاً نداریم ولی این عبارت معلولاً در این مقامات گفته می‌شود نه در بیان احکام شرعیه، احکام شرعیه برای خدای متعال است.

س: ...

ج: بله، آن روایت را لعلّ ...

س: ...

ج: حالا اگر بخواهم نهی مولایی بکنم باید چکار بکنم؟ باید ... چکار کنم؟ ما می‌گوییم همان‌جایی که می‌گویید نهی النبی از کذا و کذا روشن است که آن‌جایی که نهی فرموده نهی ولایی معنا ندارد باشد خیلی از آن‌ها. که در زمان خصوص حضرت بخواهد بگوید. این‌ها یک کارهای اجتماعی هست در کارهای اجتماعی این جهت هست که احتمال این که یک امر ولایی باشد وجود دارد اما مثل این که نهی فرموده است از این که در نماز فلان کار را بکند. نهی فرموده است از این که آب دهان در مسجد بیاندازد این‌ها معلوم است که این‌ها ولایی نیست برای زمانی دون زمانی نیست این اختصاص ...

س: همه‌ی احکام اجتماعی اسلام این احتمال در آن می‌آید؟

ج: آن‌هایی که به این شکل باشد به این عبارت، نه همه، آن‌هایی که به این عبارت باشد که پیامبر دستور داد این‌جا این کار را بکنید. داشتیم فلان جنگ را می‌رفتیم پیامبر دستور داد که فلان کار را بکنید ممکن است که این دستور بخاطر آن جنگ و خصوصیات آن باشد یک کبرای کلی از آن ما نمی‌توانیم دریاوریم که این یک کبرای کلی هست.

س: ...

ج: خلاف ظاهر که کار آسانی است که آدم بگوید. خلاف ظاهر است و چرا خلاف ظاهر است؟ برای این که ما می‌گوییم نه این طرف آن شاید ظاهر باشد چون دارد امرنا.

حالا تا، هنوز بحث ادامه دارد پس بنابراین کسی ممکن است که این را تأیید بکند به این جهت، که در آن روایات نیامده، مثلاً...

س: ...

ج: هیچ روایتی غیر از این روایت به روی عبوس نداریم.

س: ...

ج: بله، آن هم حالا ببینید آن، ببینید «مَا يَمْنَعُكُمْ إِذَا بَلَغَكُمْ عَنِ الرَّجُلِ مِنْكُمْ مَا تَكْرَهُونَ وَ مَا يَدْخُلُ عَلَيْكُمُ بِهِ الْأَذَى أَنْ تَأْتُوهُ قَتْلُوهُ وَ تُعَذِّبُوهُ وَ تَقُولُوا لَهُ قَوْلًا بَلِيغاً فَقُلْتُ [لَهُ] جُعِلْتُ فِدَاكَ إِذَا لَا يُطِيعُونَ وَ لَا يَقْبَلُونَ مِنَّا فَقَالَ اهْجُرُوهُمْ وَ اجْتَنِبُوا مَجَالِسَهُمْ» در این‌ها و چند تا روایت به این شکل داریم دیگر، در هیچ‌کدام از این‌ها ندارد که چرا با وجوه مکفه‌ره با این‌ها برخورد نمی‌کنید نفرموده آن که فرموده این هست که بروید پهلوی آن‌ها « قَتُّوْهُ » یعنی ملامت کنید او را و سرزنش کنید او را و امثال این‌ها.

س: ...

ج: ولی وجوه مکفّهّره نگفته،

س: ...

ج: نه آنجا حالا عرض خواهیم کرد، وجوه مکفّهّره دارد می‌گوید خودش به عنوان این که یک موضوعیتی، چون ببینید اثری که کسی که با آدم برخورد بکند اخم‌هایش را در هم بکشد خیلی اثرش بیشتر از این هست که بگوید چرا این کار را می‌کنی؟ آن که به آدم بیش‌تر برمی‌خورد این هست که اخم‌هایش را در هم می‌کند و الا اشکال به آن بکند می‌گوید آقا نقد است، خیلی هم استقبال می‌کنم بفرمایید اما ترش‌رویی کردن دیگر نمی‌گوید این چه هست این یک بی‌احترامی به شخصیت او هست، ولی اشکال دارد می‌کند، نصیحت می‌خواهی بکنی مرحبا، این به خدمت شما عرض شود که ...

این قد یُمكن أن يُجاب، این چیزهایی که عرض می‌کنم حالا در کلمات چون کمتر این روایات مورد بحث و کنکاش قرار گرفته، در کلمات اعظم و بزرگان، این جوانب مختلف آن مورد بحث واقع نشده این‌ها را حالا می‌گوییم ان شاء الله تا این که این روایات هم ان شاء الله از مظلومیت دریابید و کم‌کم مورد بحث اباحت حوزه‌های علمیه قرار بگیرد و به جاهای خوب برسد. ممکن است که کسی بگوید که از بعض روایات استفاده می‌شود که این فرمایش حضرت روی یک امر واقعی است که اختصاص به زمانی دون زمان ندارد در بعضی روایات عامه این چنین وارد شده از تاریخ دمشق، این یک کتابی است سلسلة الاحادیث المشتركة بین الشيعة و اهل السنة، روایاتی که مشترک بین ما و آن‌ها هست این‌ها را جمع کردند کتاب‌های خوبی است، آقای مهدی رستم‌نژاد جمع کردند این‌ها را، صفحه 127، از تاریخ دمشق نقل می‌کنند «عن انس بن مالک أنَّه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله إذا رأيتم صاحب بدعة فأكفروا في وجهه فإنَّ الله يُغضُّ كلَّ مبتدع» حضرت می‌فرماید که اهل بدعت را، نه اهل معاصی را، کسانی که این معصیت خاص را دارند، بدعت‌گذار در دین هستند این‌ها را شما «فأكفروا في وجوههم»، چهره‌تان را عبوس قرار بدهید در مقابل صورت‌های آن‌ها، چرا؟ چرا می‌گویند این کار را بکنید؟ «فإنَّ الله يُغضُّ كلَّ مبتدع»، چون خدای متعال هر مبتدعی را مبغوض دارد، چون مبغوض دارد نتیجه‌ی آن این هست که بر ما لازم است که با وجوه مکفّهّره با آن ملاقات نکنیم.

این تعلیل باعث می‌شود که ما هر جایی که کسی کاری انجام می‌دهد که مبغوض خدای متعال است این نتیجه را بگیریم دیگر، پس چون به یک امر قابل تعدیه به موارد دیگر و شامل سایر موارد تعلیل شده به وجوه مکفّهّره ملاقات کردن با اهل بدعت، این از آن درمی‌آید که پس، و استفاده می‌شود که پس این دستور العمل یک دستور خاص به موردی دون مورد نیست اختصاص به زمان حضرت ندارد که یک مصلحت خاصی ایجاب می‌کرده که حضرت آنجا بفرمایند شما این‌جا این‌جوری انجام بدهید فعلاً، نه، برای این که دلیل حضرت چیست به حسب این نقل؟ این هست که خدا مبغوض می‌دارد کل اهل معاصی را خدا مبغوض می‌دارد دیگر، اهل معاصی مبغوض است بخصوص معاصی عظیمه، پس به مناسبت این روایت و تعلیل این روایت که وجه مکفّهّره را تعلیل به این کرده بفهمیم که اختصاص به زمان حضرت ندارد این بیان، بیان خوبی است ولی مشکلش این هست که سند این روایت ثابت نیست که این مطلب از رسول خدا صادر شده باشد تاریخ بغداد به چه سندی مرسلّاً این مطلب را از انس بن مالک، حالا انس بن مالک مسند هم باشد انس بن مالک لم یثبت توثيقه که ما به حرف او اعتماد کنیم که از پیامبر دارد نقل می‌کند.

س: ...

ج: ولی برای تأیید چرا، برای تأیید خوب است.

این مناقشهی اولی است و با این جواب‌ها که حالا اگر کسی با این یا به استظهار یا به این قرینه تخلّص توانست پیدا بکند از این اشکال، مشکله برطرف می‌شود.

مناقشهی ثانیه را هم عرض می‌کنیم دیگر بقیه‌ی آن را می‌گذاریم برای بعداً، مناقشهی ثانیه این هست که ما احتمال خصوصیت می‌دهیم «لهذا السنخ من إظهار الكراهة فلا يمكن فهم كفاية إظهار الكراهة بأيّ شكلٍ كقطع المرادة مثلاً» حضرت دستور دادند چکار کنیم؟ بوجوه مکفّره ملاقات کنید آیا از این درمی‌آید که یعنی می‌خواهد بفرماید، إظهار کراهت بکنی ... ولو به این که قطع مرارده بکنی، وجه خودت را مکفّه نمی‌کنی اما قطع مرارده با او می‌کنی. دعوت می‌کند، مجالس‌شان را دیگر شرکت نمی‌کنی. این هم اظهار کراهت است دیگر، آیا اگر ما اظهار وجه مکفّه نکردیم گفتیم ما از این کارها خوشمان نمی‌آید وجه مکفهر بکنیم ما دعوت‌هایی که می‌کند نمی‌رویم در مجالسش شرکت نمی‌کنیم با این اظهار کراهت می‌کنیم اگر بگوییم مطلق اظهار کراهت از این روایت استفاده می‌شود این از باب مثال است بله چنین کبرای کلی از آن درمی‌آید اما اگر بگوییم نه ما چه می‌دانیم شاید خصوصیت دارد. پس بنابراین این که صاحب وسائل یا مرحوم محقق تستری در النجعه به این روایت استدلال کردند برای وجوب اظهار کراهت، وجوب اظهار کراهت مطلقاً، این روایت شریفه لو سلّمنا دلالتها بر این که حکم ولایی نیست و حکم شرعی لجمیع الازمنه است باز از آن نمی‌توانیم بفهمیم که مطلق اظهار الکراهة بأيّ شکلٍ این واجب است نه، خصوص وجه مکفّه را شارع دستور داده و شاید در این یک خصوصیتی باشد که شارع آن را امر به آن فرموده است بنابراین مطلق اظهار کراهت را از این نمی‌فهمیم. حالا اشکالات بعدی را هم ان شاء الله ...

و صلی الله علی محمد و آل محمد.